بسم الله الرحمن الرحیم

 وربما یقالُ فیه انّ هذا الحکمَ منقوضٌ بالنسب و الافاضات اللاحقه لذات المبدأ تعالى لجریانِ الحجه المذکوره فیها فیلزم أن یکونَ تلک الإضافات واجبه الحصول له تعالى بحسب مرتبه ذاته بلا مدخلیه الغیر فیها.

 عرض شد مرحوم صدرالمتألهین در دو اشكالى كه نسبت به اتصاف ذات حق به صفات اضافیه و انتزاعیه وارد شده جوابى دادند. اشكال اول اینكه شكى نیست در اینكه متعلق این صفات انتزاعیه و اضافیه حق، ممكن الوجود هستند نه واجب الوجود مانند مخلوقات، مرزوقات و امثال ذلك؛ از این نقطه نظر چون نتیجه تابع اخص مقدمات است گرچه در یك طرف این صفات، واجب الوجود قرار دارد و در طرف دیگر ممكن الوجود قرار دارد پس بنابراین نتیجه تابع آن مقدمه نازلتر و ادون خواهد بود لذا این صفات از نقطه نظر تعلقش به ذات حق به واسطه امكان ذاتى این ممكنات، ممكن بالذات خواهند بود براى واجب‌الوجود و واجب‌الوجود بالنسبه به مخلوقات خود امكان بالقیاس الى الغیر خواهد داشت چون امكان بالغیر كه محال است یك شیءاى اتصاف امكان خود را از ناحیه غیر دریافت كند این محال است یا یك شیء از ناحیه غیر وجوب را دریافت مى‌كند یا هیچ چیز دیگرى را، اما اینكه امكان را از ناحیه غیر دریافت كند این محال است یا اینكه مى‌توانیم بگوییم كه در صورت عدم العله امتناع را دریافت مى‌كند یعنى وجود علت، علت مى‌شود براى وجوب او و براى وجود او، پس وجوب بالغیر مى‌شود از ناحیه غیر، یا اینكه عدم العله علت مى‌شود براى عدم او پس امتناع را از ناحیه عدم العله دریافت مى‌كند، اما اینكه امكان را از ناحیه غیر دریافت كند این محال است. اینكه مى‌گوییم كه امكان را از ناحیه غیر دریافت كند خالى از این مسأله نیست كه یا اینكه فى حد ذاته خودش ممكن است پس بنابراین تحصیل حاصل است یا اینكه واجب است این انقلاب است یا اینكه امتناع دارد كه باز انقلاب در اینجا لازم مى‌آید. پس بنابراین امكان بالغیر در هر حالى محال است مى‌ماند یا واجب بالغیر و یا واجب بالقیاس الى الغیر و یا امكان بالقیاس الى الغیر، بنابراین واجب الوجود از نقطه نظر اینكه این نسب انتزاعیه و اضافیه او یك جنبه تعلق به ممكنات دارد چون خالقیت، مخلوقیت را اقتضا مى‌كند و مخلوقیت ممكن بذات است پس بنابراین اگر ما واجب الوجود را لحاظ كنیم در ارتباط با مخلوقات خود باید بگویم كه واجب الوجود، ممكن بالقیاس الى الغیر است یعنى این اتصاف ذات به خالقیت اتصافش ضرورت ندارد چنانچه ممكنى در خارج باشد ذات متصف به خالقیت است اگر مخلوقى در خارج نباشد ذات متصف به خالقیت نیست. پس بنابراین ذات، سرگشته و حیران مى‌ماند كه آیا مخلوقى در خارج پیدا بشود تا اینكه لباس خالقیت را بپوشد.؟ اگر مخلوقى در خارج نباشد این برهنه و عریان از این وصف، حالا از وصف علم و قدرت و امثال ذلك نه، ولى از نقطه نظر خالقیت و از نقطه نظر رازقیت و از نقطه نظر افاضه و افاده و اینها منتظر است كه ببیند مخلوق در خارج تحقق پیدا مى‌كند یا نه، بنابراین حالت انتظار ذات را بالنسبه به این صفت مى‌گوییم امكان بالقیاس الى الغیر یعنى ذات در اتصافش به این وصف ضرورت ندارد، ممكن است این وصف بر ذات حمل بشود و ممكن است حمل نشود. در خارج مخلوقى باشد این وصف حمل مى‌شود. مخلوقى نباشد این وصف خالقیت حمل نمى‌شود. پس بالقیاس به خارج ما این وصف را در نظر مى‌گیریم این مى‌شود امكان بالقیاس الى الغیر این اشكال اولى بود یعنى نقص اولى كه وارد مى‌شود بر این برهانى كه واجب الوجود واجب است من جمیع الجهات.

 سؤال: امكان بالقیاس الى الغیر چه فرقى دارد با امكان ذاتى؟ این خالقیت نسبت به خدا، ممكن است.

 جواب: یك وقتى مى‌گویم خود واجب الوجود فى حد ذاته ممكن است این حرف را اینها هم نمى‌زنند واجب الوجود.

 سؤال: جنبه خالقیت، یعنى همچنانكه صفت علم براى من ممكن است همچنان صفت خالقیت براى خدا ممكن است هیچ فرقى ندارد در این جنبه این دو تا چه فرقى دارد با همدیگر؟

 جواب: در آن جا بحث روى خود ذات است در امكان ذاتى مى‌گوئیم وجودى براى یك ماهیتى این وجود یا ضرورت دارد یا ممكن است. بحث امكان ذاتى مى‌رود در آنجا

 سؤال: یك صفت براى یك ذات یا ممكن است یا ممكن نیست حالا این چه فرقى دارد این صفت در من باشد یا در خدا باشد هر دو یك نحو است امكان بودنش.

 مى‌خواهم بگویم این امكان، امكان بالقیاس الى الغیر با امكان به حسب ذاته نسبت به این صفت هیچ فرقى ندارد.

 جواب: آن هم امكان بالقیاس الى الغیر همان عباره اخراى همان امكان ذاتى است براى خود شیء است. گرچه منظور ما از امكان ذاتى وجود نیست، وجود واجب براى ذات واجب ضرورت ازلیه دارد ولى در ترتب صفات بر این ذات واجب بحث در این است، این ممكن است چون اگر واجب بود این نیازى به خارج ندارد خود این ذات اقتضاى وصف را مى‌كند در حالى كه ما مى‌گوییم ذات مانده، اطل و باطل و منتظر است ببیند كه در خارج چه تحقق پیدا مى‌كند اگر در خارج مخلوقى باشد این ذات هم خوشحال مى‌شود پس ما خالق شده ایم. اگر در خارج مخلوقى نباشد این ذات توى سرش مى‌زند كه اى داد و بیداد كه ما خالق نیستیم و رازق نیستیم. این را مى‌گویند امكان بالقیاس الى الغیر كه البته ابن سینا هم در اینجا به همین مطلب اشاره دارد. این اشكال اول، اشكال دوم اینكه ما ذات را بسیط مى‌دانیم و حركت را در ذات ممتنع مى‌دانیم به جهت بساطت، حركت، لازمه استعداد به فعلیت و قوه به فعلیت رسیدن است و چون ذات تام و تمام است استعداد در ذات معنا ندارد و ذات فعلیت محض است و فعلیت تامه است. فعلیت او فعلیت اطلاقیه است (و من حیث دون حیث) در آنجا معنا ندارد اگر ما قائل باشیم بر اینكه ذات داراى استعدادى است كه مى‌تواند آن استعداد را به فعلیت برساند قائل به نقص و جهل و نقاط خلل در ذات شده‌ایم و این مخالف با كمال و تمامیت حضرت حق است و بطلان این قضیه هم از ابْدَهِ بدهیات است و از آنجایى كه موجودات مادى متدرج الحصول و تدریجى الحصول هستند بنابراین ترتب وجود بر یك امر مادى كه آن قابل براى صورت است و صورت را به خود مى‌گیرد در یك زمانى دون زمانى اقتضا مى‌كند كه اوصاف انتزاعیه از این امور تدریجى الحصول خارجى بر ذات به دفعه واحده حمل نشود بلكه ذات در یك برهه‌اى داراى وصفى باشد و در برهه دیگر داراى آن وصف نباشد یا اینكه در یك برهه خالى از آن وصف خالقیت و رازقیت باشد و فردا متصف به آن وصف بشود. این اشكال دوم از تدریج پیدا مى‌شود نه از امكان ذاتى كه موجودات در خارج دارند پس این دو اشكال بایستى كه از هم تفكیك پیدا بكنند. این اشكالات بود

 سؤال: اشكال دوم به لحاظ نقص است؟

 جواب: بله به لحاظ استعداد به فعل است

 سؤال: نمى‌شود كه ما تصور كنیم كه آن شیء قبل از وجودش كمال نیست.

 جواب: كدام.

 سؤال: همان شیء كه در خارج تحقق پیدا مى‌كند. یعنى كمال بودنش بعد از وجودش است

 جواب: اشكال ندارد.

 سؤال: یعنى قبل از وجود كمال نیست

 جواب: اشكال ندارد، صحیح است، كمال بر عدم كه بار نمى‌شود. كمال بر وجود است ولى بحث این است كه اتصاف حق به وصف خالقیت یا به وصف رازقیت.

 سؤال: قبل از خالقیت كمال نیست.

 جواب: پس بنابراین در یك برهه‌اى خداوند متعال یك وصف كمالى را ندارد

 سؤال: نیست، ندارد

 جواب: ندارد؛ ندارد دیگر فردا به او اضافه

 سؤال: ندارد فرعِ بر این است كه یك چیزى كمال باشد بگوییم ندارد پس یك چیزى كمال نباشد است این شیء كه ساعت ده پیدا شد اگر ساعت پنج پیدا مى‌شد نقص بود اصلا

 جواب: همین را ما مى‌گویم

 این چه تصورى است وقتى كه یك موجودى در خارج عین حسن است و عین كمال و عین بهاء است.

 سؤال: مقتضا به زمان و مكان خاص یعنى اگر در غیر آن زمان و مكان باشد نفص باشد

 جواب: این از نقطه نظر انتساب كمال به نفس خود آن موجود، این حرف را شما مى‌توانید بزنید یعنى این لیوان الان وقتى كامل است كه در این زمان و در این برهه پیدا بشود اگر فرض كنید كه طبق قاعده علل و معلولات و شرایط و زمان و مكان این لیوان دیروز پیدا مى‌شد این نقص به حساب مى‌آمد و چون نظام احسن اقتضا مى‌كند كه هر چیزى در جاى خود تحقق پیدا كند پس این لیوان باید در روز دوشنبه در ساعت فلان در كارخانه بوجود بیاید

 فرض كنید كه او كه هیچ جهت خللى ندارد چطور یك امرى بعدا بر او بار مى‌شود كه این ترتب بعدى موجب كمال اوست ولى این قبلا اصلا این كمال را نداشته؛

 سؤال: این كمال بودنش بر آن زمان.

 جواب: این در یك برهه از زمان خالى از این كمال بوده است خداوند متعال الان در این مرتبه هشتادم از كمال است فردا مى‌شود هشتاد و یك پس فردا مى‌شود هشتاد و دو، پس بنابراین الان كه در رتبه هشتاد است الان دو مرحله نسبت به آن مرحله نقص دارد. نقصش را چكار مى‌كنید. بالاخره این وصف آیا بر او اضافه مى‌كند یا نمى‌كند اگر اضافه مى‌كند پس نبودش نقص است یعنى در ذات خدا تدریج اصلا معنا ندارد این در اینجا اشكال وارد است. مرحوم آخوند در اینجا مطلبى را كه بیان مى‌كنند و آن اشكالى را كه بر آن مسأله دیروز كه بنا بر بعضى از مقررین كه مطرح كردند نقل شد حالا ما آن اشكال را مطرح مى‌كنیم تا اینكه به اصطلاح آن مسأله‌اى كه بر این مترتب است آن را بعد از این بیاییم ذكر كنیم. ببینید جوابى كه از این قضیه داده شده این است كه امور انتزاعى به ماهیات اشیاء برمى‌گردد و ماهیات اشیاء اصلا در مدار هستى قابل براى طرح نیست تا اینكه ما بگوییم آیا وصف انتزاعى موجب كمال براى حق هست یا موجب كمال براى حق نیست. آنچه كه در عالم اعتبار ارزش و نقطه مثبت تلقى مى‌شود عبارت است از وجود ماهیات نه خود ماهیات به عبارت دیگر آنچه كه الان من باب مثال به این بهاء داده مى‌شود این چیزى است كه من الان در دست گرفته‌ام و این عبارت است از وجود خود لیوان این الان به این بهاء داده است اینكه الان فرض كنید كه من بزنم توى كله یكى كه كله‌اش مى‌شكند ماهیت این لیوان نیست بلكه وزن اوست جسمیت اوست حالا من از جسمیت تعبیر به وجود آوردم غلط است چون جسم داخل در ماهیات است ولى به عبارت دیگر حتى اگر این لیوان ماهیتش تغییر پیدا كند باز كله طرف را مى‌شكند اگر فرض كنید كه این قبل از اینكه به این شكل بلور و صاف و شفاف در بیاید سنگ بود باز اگر مى‌زدید توى سر یكى باز مى‌شكست پس آنچه كه در حساب ارزش و حساب میزان براى حسن قرار مى‌گیرد وجود اشیا است كه آنها معیار براى حسن و معیار براى سنجش هستند نه ماهیات، ماهیات مساوى الطرفین هستند نسبت به وجود و عدم و قابلیت ندارند اصلا ماهیات را كه ما این انتزاع خالقیت از ماهیات بكنیم و بگوییم چون ماهیات ممكن بالذات هستند پس انتزاع وصف خالقیت از یك ممكن بالذات موجب مى‌شود كه تعلقش بر مبدا اول كه مبدا تعالى باشد موجب اتصاف حق به امكان بالقیاس الى الغیر را داشته باشد بلكه اولا بلا اول آنچه كه در وعاء هستى موجب براى ارزش و بهاء است حقیقه الاشیاء است كه وجودات تعلقى و وجودات ربطى و آن وجود نازله از منبأ فیض حضرت حق است آن مبدا منشا براى همه ارزشهاست. بناءًا على هذا چون آن وجود ظلى مرتبط با علت خودش هست این ارتباط این وجود با علت اقتضا مى‌كند كه وجوب را از ناحیه علت براى خود دریافت كند ممكنات خارجى چون اینها متكى به علل خودشان هستند دیگر امكان بالغیر كه محال است ندارند امكان بالقیاس الى الغیر كه ممكن است ندارند بلكه اینها وجوب بالغیر دارند. هم وجوب بالغیر دارند، هم وجوب بالقیاس الى الغیر دارند. وجوب بالغیر دارند چون از ناحیه علت، وجود بر اینها افاضه مى‌شود یعنى آن وجود نازله همان وجودش در مرتبه شدت، وجود علت است پس یك امر در خارج بیشتر نیست و آن علت است كه آن علت تنازل پیدا مى‌كند به معلولى كه آن معلول مى‌شود علت براى معلول دیگر باز آن معلول مى‌شود علت براى معلول پایینتر تا اینكه به عالم طبع و ماده برسد پس موجوداتى كه در عالم طبع و ماده هست اینها معلول براى علت مافوق‌اند، مافوق معلول براى علت مافوق است تا به آن وجود بحت بسیط و اطلاقى برسد و چون آن وجود بحت و بسیط و اطلاقى واجب بالذات است پس بنابراین از نقطه نظر افاضه در جنبه علیت، موجب وجود مى‌شود براى مراتب نازلتر این مراتب نازل حكم ظل و سایه و رشحه را دارد نسبت به آن سلسله علل مافوق خودش؛ پس همان طورى كه علل مافوق خودش واجب است لاجرم باید معلول هم واجب باشد والا تخلف معلول از علت لازم مى‌آید بناء علیهذا این ماهیتى كه قبل از وجود در مقام تساوى الطرفینى بود و امكان ذاتى بر این ماهیت حمل مى‌شد الان وجود این ماهیت نه خود ماهیت وجود این ماهیت واجب بالغیر شده است چرا؟ چون علت در او افاضه كرده، افاضه علت در این معلول، وجود را ایجاد كرده، ایجاد وجود یعنى وجوب آورده چون وجود مساوى با وجوب است همان طورى كه ذكر شد. پس الان این وجودى كه در خارج هست گرچه این وجود از نقطه نظر ماهیتى كه دارد امكان فقرى را همیشه با خودش و امكان ذاتى را یدك مى‌كشد ولى از ناحیه علت خواهى نخواهى این چاره‌اى جز تسلیم در برابر اراده و خواست علت ندارد. اینكه چاره و تسلیم جز در برابر خواست و اراده علت ندارد یعنى واجب بالغیر است واجب است و این وجوبش را از غیر دریافت كرده است خودش فى‌حدنفسه وجوبى نداشته است فقط امكان فقرى داشته است. افتقارى داشته. پس این را ما مى‌گوییم وجوب بالغیر این از یك نقطه نظر، از یك نقطه نظر مى‌توانیم بگوییم كه این شى‌اى كه در خارج است این مخلوقات و مرزوقاتى كه در خارج هستند وجوب باالقیاس الى الغیر دارند یعنى وقتى كه ما آنها را مقایسه مى‌كنیم با یك شى دیگر مى‌بینیم باید اینها باشند وقتى كه ما مقایسه مى‌كنیم با علت مى‌بینیم نمى‌شود علت باشد و اینها نباشند پس بالمقایسه با غیر به مقایسه با علت آیا اینها باز ممكن هستند یا واجبند؟ اینها دیگر باید واجب باشند علت در مقایسه با این آیا واجب است یا ممكن است این هم باید واجب باشد چون فرض ما این است كه علت را با عنوان و با اتصاف با علیت لحاظ مى‌كنیم نه علت را از نقطه نظر ذات بدون جهت اتصاف به علیت؛ اگر ما علت را از نقطه نظر ذات خودش بدون تعنون به عنوان علیت لحاظ كنیم این بحث در آنجا نمى‌آید. بحث در آنجایى است كه ذاتى در مقام علیت بر آمده ذاتى در مقام اظهار و ابراز بر آمده در یك همچنین موقفى و در یك همچنین مرتبه اى آیا ممكن است معلول او كه خواهى نخواهى مولد و متولد شده از اوست باشد اما این نسبت به معلولش ممكن باشد، ممكن باشد فرض كنید كه معلول داشته باشد و ممكن باشد معلول نداشته باشد باز در اینجا اگر شما معلول خارجى را لحاظ مى‌كنید حتما باید یك وجوب را به علتش عنایت كنید یك لوح تقدیر وجوب را باید به ناحیه علت شما عنایت كنید.

 سؤال: به وجوب بالغیر

 جواب: نه خیر به وجوب بالقیاس الى الغیر علت كه وجوب بالغیرش از ناحیه معلول نیست بالقیاس یعنى وقتى كه شما معلولى را در خارج فرض مى‌كنید این معلول براى این است اگر این معلول در خارج وجود دارد پس این حتما باید واجب باشد نمى‌شود كه این ممكن باشد در حالتى كه معلولش درخارج واجب باشد.

 سؤال: چه منافاتى دارد چون وجوبیش فرع و متوقف به آن است پس اگر آن آمد این حتما مى‌آید.

 جواب: بله، حالا كه ما فرض كردیم این است آیا مى‌شود این ممكن باشد این واجب باشد؟ این كه دیگر نمى‌شود پس این باید واجب باشد نه واجب، واجب ذاتى، واجب بالقیاس الى الغیر یعنى وقتى كه ما مقایسه مى‌كنیم با این اگر این وجود دارد پس واجب هم باید علت باشد والا تخلف علت از معلول مى‌آید.

 سؤال: از این آمد اگر من حیث ذاتش تصور كنیم آن ممكن است نسبت به آن.

 جواب: كدام ذات.

 سؤال: این وجوبش از اینه

 جواب: وجودش از ناحیه این است پس آیا ممكن است.

 سؤال: خاص خودش این همچنان كه این را نسبت به ذات این لحاظ كردیم این را هم نسبت به ذات او لحاظ مى‌كنیم.

 جواب: وجوب بالقیاس كه منافاتى با امكان ذاتى ندارد.

 سؤال: خود این علت نسبت به چیز دیگرى بالاتر چون معلول است باز هم وجوب بالغیر است

 جواب: حالا ما در علت اول صحبت مى‌كنیم تا بعد در علت بعدى پیدا بشود در علت اول كه خداوند متعال هست آیا خداوند متعال واجب بالقیاس الى الغیر است یا نه؟ نه، هست چرا؟ چون وقتى كه ما معلول حق را در نظر مى‌گیریم نمى‌شود معلول حق باشد ولى خود ذات حق نباشد پس اگر معلول در خارج باشد حتما باید این وجود حق متصف به وجوب باشد اگر متصف به امكان باشد یعنى فرض عدم بر این ذات صحیح است در حالتى كه تخلف این معلول از علت لازم مى‌آید این مى‌شود واجب بالقیاس الى الغیر پس ما دو واجب داریم بلكه سه واجب داریم. یك واجب داریم، واجب ذاتى، واجب ذاتى اختصاص به حضرت حق دارد این بحثش را مى‌گذاریم كنار، یك واجب داریم واجب بالغیر است یعنى یك ذاتى وجودش را یا صفتش را از غیر دریافت كرده است قبل از وجودش یا قبل از اوصاف اضافه بر وجود قبل از او چیزى نبوده در خارج، عدم بوده، بعد از ناحیه علت، علت به او عنایت كرده سرش منت گذاشته بهش وجود داده به این ماهیت یا اوصاف كمالى وجود را به این داده پس الان این وجود براى او ضرورت دارد الان یعنى الان كه وجود پیدا كرده است وجود براى او ضرورت دارد منتهى این ضرورت وجود براى او ضرورت استقلالى نیست بلكه ضرورت تبعى است و ضرورت تدلى به غیر است چون غیر بالاى سرش است وجود براى او ضرورت دارد اگر نازى كند از هم فرو ریزند قالبها اگر علت یك لحظه عنایتش را از معلول بردارد دیگر نه دیرى مى‌ماند و نه دیارى پس این ضرورت وجود الان براى این ذات متكى به غیر است چون علت بالاى سرش است این وجود الان براى این ذات ضرورت دارد اگر علت برود كنار این هم مى‌شود عدم مطلق، این را مى‌گویم وجوب بالغیر یعنى وجوبى را كه الان كسب كرده و دارد با آن وجوب به عالم فخر مى‌فروشد این وجوب از ناحیه غیر است این شخصى كه الان دارد راه مى‌رود این فرض كنید كه پادویى كه در كاروانسرا هست و دارد به این و آن دستور مى‌دهد از ناحیه غیر است آن وزیرى كه الان دارد امر و نهى مى‌كند و بالا و بیا و مملكت را به هم مى‌ریزد و درست و راست مى‌كند و فتق و رتق مى‌كند این كارهایى كه دارد مى‌كند از ناحیه غیر است اگر همین جناب رئیس جمهور بیاید الان حكم عزلش را ثابت كند این آقاى وزیر توى خانه مى‌نشیند و بر سر خود مى‌كوبد. پس بنابراین این افتخار همش ازناحیه رئیس جمهور دارد به او مى‌رسد آن رئیس جمهور هم همین است اون هم تمام افتخارات و منم منمى كه دارد این از ناحیه رهبرى است رئیس جمهور را مى‌تواند رهبر عزل كند؟

 سؤال: از طریق مجلس شوراى

 جواب: بله مجلس شورا استیضاح و فلان بنى صدر را این كار را كردند استیضاح كردند خب این هم از ناحیه غیر است خود آن رهبر هم از ناحیه مردم و این حرفها است، خود آن مردم هم از ناحیه یك تبدل اوضاع و ملكوتى و این حرفها وقتى كه شما نگاه كنید مى‌بینید كه آقا همه این راهها به رُم ختم مى‌شود تمام این بیا و برو و دنگ و فنگ و افتخار و اینها همه به آنجا مى‌رسد تمام این باد و بودها همه بسته به اراده و مشیت حضرت عزرائیل است فرض كنید كه اگر ایشان تعلق بگیرد. تِقّى مى‌آید همه را بهم مى‌ریزد اگر تعلق نگیرد مشیتش، مى‌گوید خ حالا توى سر همدیگر بزنید عیب ندارد فعلا براى همدیگر فخر بفروشید فعلا كاریتان نداریم بجایش كه مى‌رسد همچین زیراب همه شما را مى‌زنیم كه نفهمید از كجا خوردید. این فخرى كه الان دارد این جناب وزیر مى‌فروشد و بر همه امر و نهى و این حرفها، این فخر را از ناحیه غیر دریافت كرده، رئیس جمهور به ایشان این سمت را داده اگر این انتساب یك لحظه از میان برخیزد بین جناب وزیر و بین من بیچاره هیچ گونه تفاوتى نخواهد بود این وجوب بالغیر از این باب است كه اصلا این ذات این وجوب وجودى كه الان براى او ثابت شده است این وجوبش متكى به غیر است ذاتا واجب نیست ذاتا بیچاره، ممكن بود ذاتا معدوم بود غیر آمده و به او وجود داده است و بواسطه وجود، وجوب داده است این را مى‌گویم وجوب بالغیر. یك وجوب بالقیاس الى الغیر داریم یعنى ما اصلا كارى نداریم به اینكه آیا این از ناحیه غیر واجب شده وجود پیدا كرده از این نقطه نظر كارى نداریم یعنى وقتى كه مى‌خواهیم مقایسه كنیم یعنى یك وجودى كه هست این وجود را مقایسه مى‌كنیم با آن مسائلى كه در دور او است یك وقت ما این كتاب را مقایسه مى‌كنیم با این كتاب مى‌گویم آیا این این كتاب در انتسابش با این كتاب واجب است؟ مى‌بینیم نه، یعنى وجود این هیچ متوقف بر وجود این نیست این را یك صحافى و یك كارخانه آمده فرض كنید كه من باب مثال كاغذش را درست كرده و بعد هم آمدند چاپ كردند توى مطبعه و چاپخانه، این هم یك كارخانه دیگرى آمده فرض كنید كه كاغذش را درست كرده و بعد هم توى مطبعه چاپ شده پس وجود این متوقف بر این نیست از آن طرف وجود این هم متوقف بر این نیست پس چه نسبتى بین این دو است امكان بالقیاس الى الغیر است یعنى این ممكن است در قیاس با این، در قیاس با این كه ممتنع نیست یعنى وجود این اگر وجود پیدا بكند وجود این كه ممتنع نیست اگر هم این وجود پیدا بكند وجود او ضرورت ندارد پس وقتى كه ممتنع و ضرورت رفت كنار مى‌ماند امكان پس این ممكن الوجود است در قیاس به كتاب دیگر، این ممكن الوجود است در قیاس به این، این مى‌شود امكان بالقیاس الى الغیر، یك وجوب بالقیاس الى الغیر داریم یعنى وقتى یك شى‌اى را در مقایسه با شى دیگر ما مى‌سنجیم مى‌بینیم حتما باید باشد معلول را در مقایسه با علت مى‌سنجیم مى‌بینیم باید باشد زید را در مقایسه با عمرو كه پدرش هست مى‌سنجیم مى‌بینیم زید حتما باید باشد الان زیدى كه در خارج وجود دارد. نه اینكه عمر كه با یك زنى با یك دخترى ازدواج كرده هنوز بچه به دنیا نیامده، اینها همه امكان بالقیاس به اولاد دارند اما حالا اگر این اولاد بوجود آمد در عرصه وجود پا گذاشت در اینجا این زید در مقایسه با عمرو وجوب بالقیاس الى الغیر دارد چرا؟ چون نمى‌شود كه عمرو باشد و زید نباشد الان كه هست قبلا امكان بالقیاس الى الغیر داشت ولى الان كه وجود پیدا كرده الان شده واجب بالقیاس الى الغیر چون عمرو است زید هست و چون زید هست ما كشف مى‌كنیم پس عمرو هم باید باشد این مى‌شود واجب بالقیاس بالقیاس همان كه علت و معلولیت دارند.